



سه‌شنبه -۶مرداد ۱۴۰۵ - سال دوازدهم - شماره ۲۵۴۶

۲ راهبردی

پژوهش

جنگ و مرگ مانگروها؛ ضرورت مذاخله مجامع بین‌المللی



جنگ تحمیلی اخیر آمریکای - صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی ایران نه تنها ملت و کشور را هدف قرار داده بلکه به محیط زیست و جنگل‌های مانگرو (حرا) نیز آسیب رسانده و دیر یا زود تهدیدی جدی برای زیست زمین به شمار می‌رود، به همین دلیل وقت آن رسیده که مجامع بین‌المللی مر تبط سکوت را شکسته و از تخریب این اکوسیستم خاص و میراث مشترک بشریت دفاع کنند. به گزارش اقتصادسراسرآمد، پژوهشگر مرکز تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی استان بوشهر گفت:این جنگل‌ها در ایران در سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان واقع شده و از خلیج گواتر در شرق (دریای عمان) شروع شده و تا خلیج نابیند در غرب خلیج فارس گسترده‌اند، مانگروهای ایران از دو گونه انحصاری حرا و چند تشکیل شده‌اند و برای رشد و توسعه در محیط ویژه خود به طور مداوم تحت تأثیر جزرومد دریا و غرقاب قرار دارد و اقدام به تولید ریشه‌های هوایی، بذرهای زنده‌زا و تغییر در آناتومی برگ کرده‌اند.

پرویز غلامی به ایرنا افزود: مانگروها (حرا) ویژگیهای ارزشمند فراوانی دارند که جلوگیری از فرسایش خاک، زیستگاه مناسب برای گونه‌های آبی و سخت پوسان، پناهگاه حیات وحش بویژه پرند گان، محافظت از نواحی ساحلی در مقابل توفان‌های دریایی، ذخیرمسازی مقدارزیسادی از کربن آبی، جذب کننده فلزات سنگین و آلودگی‌های نفتی و علوفه برای دام تنها بخشی از کارکرد این اکوسیستم منحصر به فرد است. وی ادامه داد: از نظر وسعت، جنگل‌های مانگرو ایران در رتبه ۴۳ دنیا و جایگاه ۱۰ را در آسیا دارد و در میان کشورها حاشیه خلیج فارس بیشترین سطح جنگل‌های طبیعی مانگرو در کشور ماقار دارد.

غلامی بیان کرد: جنگل‌های مانگرو استان بوشهر حدود ۳۲۵هکتار مساحت دارد و پس از استان‌های هرمزگان و سیستان و بلوچستان سومین استان کشور در این بخش به شمار می‌رود که این جنگل‌های ارزشمند از جمله مناطق حساس اکولوژیک استان بوشهر بیشتر در خوربات بساین، هاله، بیدخون و مله گنره رویش دارند. وی گفت: بنابر مقالات و گزارش‌های علمی صورت گرفته توسط محققان و کارشناسان این جنگل‌ها با تهدیدهای زیادی از جمله ورودآلاینده‌های صنعتی و نفتی به ویژه در منطقه پارس جنوبی، توسعه و گسترش جاده‌ها و مسیرهای دسترسی غیر ضروری، گسترش صنایع تکثیر میگو و ماهی در مجاورت آنها، اختلال در جریان‌های هیدرولوژیک این جنگل‌ها، برداشت چوب،بسیاب و پسماندهای خانگی، آفات و بیماری‌ها، گردشگری بدون زیرساخت مناسب، پیشروی ماسه‌ها در بستر جنگل‌های مانگرو به علت تغییر اقلیم از طریق افزایش سطح آب اقیانوس‌ها، برداشت غیرمجاز برگ و سرشاخه حرا برای تغذیه دام و در ماه‌های اخیر نیز معضلی به نام جنگ در جنوب کشور روبه رو شده‌است. این عضو هیات علمی مرکز تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی بوشهر افزود: بروز جنگ در منطقه خلیج فارس و تخریب چاه‌های نفتی و اسکله‌های بارگیری نفت و بمباران نفکشن‌هسا و تخلیه سسوخ قاجاق توسط قاچاقچیان سوخت در دریا همچنین از بین رفتن تأسیسات نفتی و پتروشیمی در جنوب کشور و بویژه استان بوشهر، باعث شاورشدن مواد نفتی در سطح دریای عمان و خلیج فارس و آلودگی منابع آبی شده‌است. غلامی ادامه داد: آرامش آب در خورهای طبیعی محل استقرار و رشد جنگل‌های مانگرو، شرایط مناسبی را برای رسوب مواد نفتی معلق در آب دریا و فلزات سنگین فراهم کرده‌است طوریکه آثار رسوب مواد نفتی در رویشگاه‌های مانگرو در استان بوشهر و هرمزگان قابل مشاهده است.

پژوهشگر دیگر مرکز تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی بوشهر گفت: رسوب مواد نفتی در کف جنگل‌های مانگرو، باعث سفت شدن و غیرقابل نفوذ شدن خاک کف جنگل شده که علاوه بر جلوگیری از تهویه خاک، باعث خفگی و در نهایت مرگ درختان جنگلی شده‌است. حسن کازرونی افزود: با توجه به اینکه برخی تحقیقات از جمله پژوهش مؤسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع با آزمایش‌هایی که روی الگوهای ژنتیکی گیاهی در غرب و جنوب غرب کشور انجام داده‌است، بقایای همه فلزات سنگین را در تنه، ریشه و برگ درختان منطقه مشاهده کردند، لازم است همه این موارد مستندسازی و به مجامع بین‌المللی مانند سازمان ملل، سازمان خواروبار جهانی (فائو)، کنوانسیون حفاظت از تنوع زیستی و تمام پروتکل‌های بین‌المللی مرتبط با بیابان‌زدایی و تنوع زیستی منعکس شود زیرا وقتی جنگ، محیط زیست را هدف قرار می‌دهد، قربانی تنها یک ملت نیست، بلکه میراث مشترک بشریت آسیب می بیند و این تخریب اکوسیستم‌های خاص، تهدیدی است که دیر یا زود همه زیست کره را در بر خواهد گرفت.



استخراج نمود، نه لزوماً الگوی انضباط مالی یا کنترل تورم، بلکه نقش کانونی «نظام بانکداری دولتی» و «نرخ بهرهی دستوری پایین» در حفظ چرخه‌ی تولید و تخصیص بهینهی منابع محدود است. در آن سال‌ها، اقتصاد ایران با وجود تحمیل هزینه‌های سرسام‌آور نظامی و کاهش شدید درآمدهای نفتی، هرگز دچار فروپاشی کامل نشدند و این تا حد زیادی مرهون انضباطی بود که از طریق کنترل مستقیم جریان نقدینگی و جلوگیری از خلق پول بی‌ضابطه توسط شبکه‌ی بانکی اعمال می‌شد. جالب آنکه این سیاست‌ها که امروز از سوی برخی با برچسب روش‌های مداخله‌جویانه و حتی نزدیک به انگاره‌های کمونیستی طرد می‌شوند، دقیقاً همان نقاط اتکایی بودند که امکان حفظ فضای سرمایه‌گذاری مولد را در آن دوران ناهموار فراهم آوردند. اما این الگو، در دهه‌ی هفتاد و همزمان با آغاز فرآیند بازسازی و گشایش اقتصادی، به تدریج جای خود را به نظم نوین بازار و سیاست‌های تعدیل ساختاری داد. تغییر پارادایمی که بر اساس مستندات تاریخی، با اصرار بر خصوصی‌سازی، آزادسازی قیمت‌ها و کاهش نقش دولت در تصدیگری همراه بود و در کوتاه‌مدت، رشد اقتصادی قابل توجهی را نیز نصیب کشور ساخت. با این حال، آنچه در این گذار تاریخی کمتر مورد توجه قرار گرفته، هزینه‌های پنهان این تغییر جهت‌گیری بود؛ هزینه‌هایی نظیر افزایش نابرابری منطقه‌ای، شکل‌گیری ساختارهای جدید واسطه‌گری که به جای تسهیل تولید، به انباشت ثروت از مسیر اختلاف نرخ‌ها پرداختند، و در نهایت، تضعیف حس جمع‌گرایی اقتصادی که در دوران جنگ، مو تور محرک‌ی بسیج منابع خرد محسوب می‌شد. پرسش بنیادین امروز این است که آیا الگوی تعدیل ساختاری و توسل به مکانیسم‌های بازار که میراث دوران بازسازی پس از جنگ تحمیلی است، می‌تواند پاسخگوی نیازهای روزآمد اقتصاد ایران در مواجهه با تهدیدات با ابعاد اقتصادی جنگ و سیاست‌های ریاضتی، بسیار باریک و شکننده است؛ آنچه که در یک دوره به عنوان «مهار تورم» و «رشد اقتصادی» شناخته می‌شد، در بستر جنگ، ممکن است به معنای تضعیف بنیه‌ی دفاعی و کاهش توان مقابله با تهدیدات تعبیر گردد. بنابرین، ضرورت بازطراحی الگوی تلفیقی که در آن، هم از تجارب موفق مداخله‌ی مستقیم دولت در تخصیص منابع بهره گرفته شود و هم از دستاوردهای کارایی بازار در بخش‌های غیرراهبردی غفلت نگردد، به عنوان یک دغدغه‌ی اصلی مطرح می‌شود. این الگوی تلفیقی، در عین حال که باید در انعطاف‌پذیری لازم برای واکنش به شوک‌های ناگهانی برخوردار باشد، نیازمند چارچوبی نهادی است که بتواند به سرعت میان‌بخش‌های راهبردی و غیرراهبردی تمایز قائل شده و برای هر یک، قواعد متفاوتی وضع کند. به عنوان مثال، بخش کشاورزی و داروسازی که با امنیت غذایی و سلامت عمومی گره خورده‌اند، نمی‌توانند تابع مکانیسم‌های صرف‌قیمتی باشند، در حالی که برخی از کالاهای مصرفی غیرضروری، می‌توانند در فضای رقابتی و با حداقل دخالت دولت، به توزیع خود ادامه دهند. تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که در زمان بروز

مهم‌ترین درسی که از مطالعه‌ی دوران دفاع مقدس می‌توان

«سرآمد» بررسی می‌کند؛

واکاوی الگوی اقتصاد جنگی ایران در مواجهه با تهدیدات معاصر

بحران‌هایی با این ابعاد، میانگین هزینه‌های جنگ همواره به مراتب بیشتر از برآوردهای اولیه‌ی دولت‌ها بوده و این هزینه‌ها نه فقط در قالب بودجه‌های نظامی، بلکه در لایه‌های پنهان‌تر اقتصاد نظیر افزایش کسری بودجه، رشد پایه‌ی پولی و کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی خود را نمایان می‌سازد. نکته‌ی حائز اهمیت آن است که این هزینه‌ها به صورت خطی و یکنواخت توزیع نمی‌شوند؛ بلکه در نقطه‌ای خاص، با عبور از آستانه‌ای بحرانی، به صورت تصاعدی افزایش یافته و می‌توانند کل ساختار مالی یک کشور را با تهدید مواجه کنند. به همین دلیل، مدیریت اقتصادی جنگ، بیش از آنکه به افزایش بودجه‌های دفاعی مربوط باشد، به معنای پیش‌بینی این نقاط عطف و طراحی مکانیسم‌هایی برای جذب شوک‌های ناگهانی است. در این میان، نظام بانکی و سیاست‌های پولی، به مثابه‌ی خط مقدم این نبرد اقتصادی عمل می‌کنند. آنچه که در آرایش جنگی یک بانک مرکزی در دوران معاصر مشاهده می‌شود، تلاشی مستمر برای ایجاد تعادلی دشوار میان دو هدف متضاد است: از یک سو، تزریق نقدینگی هدفمند و حمایت از تولیدکنندگان برای جلوگیری از تعطیلی بنگاه‌ها و افزایش بیکاری، و از سوی دیگر، کنترل شتاب تورم و جلوگیری از مهاجرت سرمایه با بخش مولد به سمت کالاهای سرمای‌ای و بازارهای سوداگرانه. این دو هدف را به سختی می‌توان در یک بستر واحد جمع کرد، مگر آنکه سیاست‌گذار با چشماندازی راهبردی و با استفاده از ابزارهای نوین، جریان اعتبارات را به سمت حلقه‌های کلیدی زنجیره‌ی تأمین هدایت کند و در عین حال، با اتخاذ سیاست‌های نظارتی هوشمند، از سرریز نقدینگی به بازارهای موازی که ظرفیت جذب سوداگری را دارند، جلوگیری نماید.

در این میان، اتخاذ تدابیر حمایتی مستقیم از اقشار آسیب‌پذیر و تعلیق برخی از انضباط‌های معمول بازار، نه تنها یک ضرورت انسانی، بلکه یک الزام اقتصادی برای حفظ انسجام اجتماعی و جلوگیری از خلق شوک‌های منفی در تقاضای کل است. مصداق‌ی نظیر بخشودگی جرایم دیرکرد تسهیلات خرد، یا تعلیق محرومیت‌های ناشی از چک‌های برگشتی در شرایط جنگ، نشان از درک عمیق سیاست‌گذار از این واقعیت دارد که بقای اقتصاد ملی در گرو حفظ شبکه‌ی معیشتی طبقات متوسط و پایین جامعه است، زیرا این اقشار هستند که موتور محرک‌ی تقاضای داخلی را تشکیل می‌دهند و تضعیف آن‌ها، نه تنها به کاهش تولید منجراند، بلکه پایه‌های مالیاتی دولت را نیز با چالش مواجه می‌سازد. این رویکرد، یادآور راهبردهایی است که در دوران جنگ تحمیلی از طریق نظام جیره‌بندی و ارائه‌ی وام‌های قرض‌الحسنه‌ی خرد از طریق صندوق‌های محلی، سعی در حفظ حیات اقتصادی خانوارها داشت. اما تفاوت اساسی امروز با آن دوره، در پیچیدگی بسیار بیشتر شبکه‌های تولید و توزیع و وابستگی عمیق‌تر اقتصاد به جریان‌های مالی جهانی و فناوری‌های اطلاعاتی است؛ عواملی که امکان اعمال کنترل‌های دستی و ساده‌ی گذشته را به شدت محدود می‌سازند و سیاست‌گذار را ناچار به استفاده از ابزارهای نظارتی غیرمتمرکز و مبتنی بر داده‌های کلان می‌کنند. نگاهی دوباره به تحولات ساختاری اقتصاد ایران پس از جنگ تحمیلی، گویای این واقعیت تلخ است که تغییر نگرش از الگوی مداخله‌گرایانه به سمت اقتصاد بازار، در عین حال که منجر به رشد چشمگیر تولید ناخالص داخلی در اوایل دهه‌ی هفتاد شد، اما به تدریج بستری را فراهم آورد که در آن، نهاد‌های موازی و شبه‌حکومتی قدرتمند، با استفاده از مکانیسم‌های رانتیر و شبکه‌ای، نه‌تنها جایگزین بخش خصوصی واقعی شدند، بلکه عملاً انحصار اقتصاد را در دستان خود متمرکز کردند. این فرآیند که با حمایت از سیاست‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول همسره بود، در بلندمدت به ظهور شکلی از سرمای‌داری رانتی منجر شد که در آن، سرمایه‌گذاری مولد جای خود را به فعالیت‌های سفته‌بازانه و واسطه‌گری مالی داد و توان تطبیق‌پذیری اقتصاد را در مواجهه با تکانه‌های خارجی به شدت کاهش داد. اکنون که نشانه‌های یک رویارویی نظامی جدید در افق ظاهر شده، به نظر می‌رسد که بازگشت به برخی از اصول بنیادین اقتصاد جنگ، به ویژه آن دسته از اصولی که بر هدایت مستقیم

بدون شرح

قاپ دوربین



عکس: اصغر بشارتی